

## تحلیل نحوی - بلاغی وقف و ابتدا در قرآن کریم

اثر: دکتر لسانی و دکتر امیر محمود کاشفی

دانشگاه تربیت مدرس و دانشگاه تهران

(از ص ۳۹ تا ۴۸)

### چکیده:

- ۱- تطّور دیدگاهها در اصل بلاغت باعث آن شده که تلقی‌ها از عناوین مندرج در بلاغت هم دستخوش تغییر شود.
- ۲- در بلاغتی که جرجانی تعریف می‌کند، وقف و ابتدا از جایگاهی اصولی برخوردار نیست، زیرا بحث فصل و وصل در آن منحصر است به آوردن یا نیاوردن واو عاطفه.
- ۳- در بلاغت به تعریف و تلقی اسلاف جرجانی، وقف و ابتدا از جایگاهی مهمی برخوردار بوده، زیرا وقف و ابتدا کاملاً منطبق بر فصل و وصل از دیدگاه آنهاست و این همان عنوانی است که بعضی اهل فن آن را عین بلاغت و تمام آن دانسته‌اند.
- ۴- وقف و ابتدا در قرآن، هر چند قسمت اعظمش بااستمداد از ابزار نحو صورت می‌گیرد، اما نفس عمل یعنی وقف بر موضوع نیکو و شروع از مقام مناسب یک عمل بلاغی تلقی می‌شود، زیرا موضوع، کلام بلیغ است و جهد در اظهار آن قطعاً ملازم با بلاغت است.
- ۵- در قرآن مواضع وقفی وجود دارد که از بایدهای نحوی تکوّن نیافته‌اند، بلکه از بایسته‌های متعالی که منبعث از بلاغت مخصوص قرآنی است نشأت گرفته‌اند و این مواضع همان فواصل هستند.

واژه‌های کلیدی: بلاغت، نحو، وقف و ابتدا، قرآن.

#### مقدمه:

علیرغم آنکه وقف و وصل در کلام الله به عنوان یک شاخصه بلاغی، وجه افتراق قرآن کریم با سایر سخن‌ها است و حتی یکی از دلایل نسبت دادن شاعری و کاهنی به نبی اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - وجود همین عنصر در کتابی است که او - علیه و علی آله السلام - آورده، اما در بلاغت مرسوم مورد عنایت شایسته و بایسته قرار نگرفته است.

نویسنده با این داعیه که فصل و وصل قرآنی را می‌توان در جمله ابواب بلاغت قرار داد مقاله را تهیه نموده است. امید است گشایش این روزنه به فتح باب بر افقهای جدید منتهی شود.

#### تحلیل نحوی - بلاغی وقف و ابتدا در قرآن کریم

آنچه از بررسی سیر تطوّر بلاغت مشاهده می‌شود و از تتبع در کتب مربوط می‌توان بدان رسید این است که: تلقی و تعریف از بلاغت به دو دیدگاه اصلی تقسیم می‌شود.

یک دیدگاه متعلق به کسانی است که بلاغت و فصاحت را متوجه معنی می‌دانند که بنابر مشهور مبدع و ثوری پرداز این مکتب شیخ عبدالقاهر جرجانی (م ۴۷۱هـ) صاحب کتاب "دلایل الاعجاز" می‌باشد، هر چند بعضی جرجانی را پیرو و تکمیل کننده نظریه ابوالحسن عبدالجبار الاسدآبادی قاضی القضاة دولت آل بویه (سنه ۴۱۵ هـ) می‌دانند.

به هر صورت جرجانی کتاب مشهور خود دلایل الاعجاز را در دفاع از نظریه اصالت معنی و ردّ نظریه پیشینیان خود یعنی اصالت لفظ نوشته است. او نظریه خود را در جای جای کتابش تکرار و تأکید کرده و اصرار ورزیده که خواننده مقصود او را بفهمد. او می‌گوید:

۱- بدان که مزیت در کلام بسبب معانی و اغراضی است که کلام برای آنها وضع

شده آنگاه به حسب موقعیت بعضی نسبت به بعضی دیگر و استعمال آنها نسبت به هم است.

۲- هرگز در دو عبارت یکی بر دیگری برتری نمی‌یابد مگر آنکه تأثیری در معنای یکی باشد که در دیگری نیست.

هر چند سخن کمی به درازا می‌کشد، اما لازم است در اینجا یادآوری شود که جرجانی، معانی را من حیث هی المعانی سبب برتری کلامی بر کلام دیگر نمی‌داند، همانطور که لفظ را من حیث هو اللفظ سبب برتری نمی‌داند بلکه سخن او اینست که: تراکیب (نحوی) بدلیل آنکه محلّ بروز و ظهور معانی هستند ماده و موضوع برتری‌اند. او می‌گوید:

"دانسته شد که الفاظ، بسته و مغلوق به معانی خویش‌اند و این اعراب است که گره را می‌گشاید و اغراض همواره پنهان است تا زمانی که اعراب آنها را استخراج نماید و همانا اوست که معیار نقصان و رجحان کلام است."

البته سخن در این باره فراوان است و بیان و درک مراد جرجانی مجالی دیگر می‌طلبد. تفتازانی در کتاب مطوّل پیرامون رأی جرجانی مطلبی دارد که آن را استاد ارجمند جناب آقای دکتر فاضلی در مقاله‌ای تحت عنوان "تأثیر لفظ و معنی در فصاحت" به صورت مبسوط و گویایی تشریح نموده است که خلاصه آن چنین است:

مراد از معنی در کلام شیخ معنای اولیه است، مثلاً آنجا که قرآن کریم درباره عیسی و مادرش علیهما السلام می‌گوید:

«کانا یا کلان الطعام» معنای اولی همان تناول غذاست و معنای ثانوی تبعات آن است و چون از غرض که همان معنای ثانوی باشد با این عبارت پرده برداشته شده است، کلام مزیت و حسن یافته است.

البته آنچه در اینجا هنوز محلّ تتبع و پیگیری است، جایگاه نحو در تعبیر از معنای ثانوی به وسیله معنای اولی است که در مقاله مذکور بدان اشاره نشده است

و ما نیز به دلیل ضیق مجال از آن صرف نظر می‌کنیم.  
 به هر صورت، نظریه جرجانی مبنای تکوین علم بلاغت جدید گردید، به گونه‌ای که علم معانی که به عنوان اصل و اساس بلاغت است، عبارت شد از تفنن در تراکیب و عبارات جهت مطابقت کلام با مقتضای حال.  
 این تعریف سکاکی است از معانی که:

«اعلم انّ علم المعانی هو تتبع خواصّ تراکیب الکلام فی الافادة و مایتصل بها من الاستحسان و غیره لیحترز بالوقوف علیها عن الخطأ فی تطبیق الکلام علی ما یقتضی الحال»

همان طور که مشاهده می‌شود، سکاکی معانی را موقوف به دو رکن می‌داند: یکی تراکیب کلام و استحسانهای حاشیه‌ای و دیگر مطابقت با مقتضای حال، که در نتیجه باید گفت: اینها معانی را چیزی جز نحو نمی‌دانند الا آنکه نحو از این حیث مورد نظر است که در استخدام متکلم جهت تطبیق با مقتضای حال باشد.

جرجانی حتی اختلاف در اسالیب کلام را که به جهت اختلاف در وضوح دلالت بر معنی واحد ایجاد می‌شود عملی نحوی می‌داند، یعنی او از اینکه حتی علم بیان را که رکن دیگر بلاغت است، مجلایی از مجالی نحو بداند ابایی ندارد. او عقیده دارد: استعاره و کنایه و تمثیل از مقتضیات نظم است و اصلاً آنها مولود این مقتضیات هستند، زیرا قابل تصور نیست که چیزی از آنها در کلام وارد بشود، در حالی که به صورت فردی و غیر ترکیبی باشد، بلکه حتماً حکم نحوی در مورد آن منظور می‌شود. او می‌گوید:

"آیا نمی‌بینی در "واشتعل الرأس شیئاً" اگر رأس را فاعل اشتعل و شیئاً را منصوب (بنا بر تمیز بودن) تقدیر نکنی قابل تصور نیست که آن را استعاره بدانی؟" اینها که عرضه شد، دیدگاه اول از علم بلاغت بود که ما با اغماض از طرایف و ظرایف آن می‌گذریم و اینک به دیدگاه دوم می‌پردازیم:

دیدگاه دوم از آن کسانی است که بلاغت و فصاحت را متوجه لفظ می‌دانند که

می‌توان نماینده اصحاب این نظریه را جاحظ (متوفای ۲۵۵ هـ) دانست. این سخن معروف او در بیان اهمّیت و اصالت لفظ است که:

معانی روی زمین ریخته‌اند و هر عجم و عرب و هر روستایی و بیابانی آنها را می‌شناسد، همانا آنچه اهمّیت دارد اقامه وزن و برگزیدن لفظ و سهل‌المخرج بودن آن و نیکو طبعی و آبدار بودن و خوش سبک و ریخت بودن است.

همچنین او در موضعی دیگر می‌گوید:

"بهترین شعر آن است که در اجزای هماهنگ بوده در تلفظ سهل‌المخرج باشد و نیز ریختی یکدست داشته دارای سبک و قالبی واحد باشد و روان بر زبان جاری شود، آنچنان که روغن جریان می‌یابد".

البته مرام این ادیب سخن سنج را از عناوین مندرج در کتاب البیان و التبیین بیشتر می‌توان شناخت. موضوعهایی از قبیل "عیوب اللسان، سقوط الاسنان، التنافر والاتفاق والقران فی الشعر والالفاظ والحروف و التشدق و بعد الصوت، الکلام علی جمال الخطیب و تأثیره فی السامعین" و امثال ذلک به خوبی نشان می‌دهد که جاحظ از منظری به کلام می‌نگرد که بلاغت را در ظاهر آن متجلی ببیند. ما از بیان مرام هر دو طرف (طرفداران معنی و طرفداران لفظ) به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

اینک سخن این است که: عناوین مندرج در علم بلاغت نیز برحسب دیدگاهها، گاهی ممکن است متغایر از هم بوده؛ به گونه‌ای که تلقی از عنوانی مغایر باشد با برداشت ما از همان عنوان در دیدگاه دیگر، و این مسئله لازم است مورد توجه قرار گیرد، زیرا گاهی در باره عنوانی سخنی و وصفی بیان شده و ما بدون توجه به اینکه این وصف مربوط به کدام مقطع است، آن را در مقطع دیگر جایز الاستعمال دانسته‌ایم.

توضیح آنکه: مبحث فصل و وصل از مباحث مهمّی است که در بلاغت مورد عنایت فراوان بوده و تقریباً همه کتب بلاغی هنگامی که می‌خواهند این مبحث را

شروع کنند، از اهمیت و جایگاه آن سخن به میان می آورند و معمولاً به قول ابوعلی فارسی استناد می جویند که «البلاغه معرفة الفصل والوصل» و این در حالی است که به این مهم توجه نشده که فصل و وصل موضوعی است که دو تعریف جداگانه در دو دیدگاه دارد و بنابراین ضروری است قبل از هر چیز ملاحظه شود وصف ابوعلی فارسی ناظر به کدام یک از این دو بوده است.

اما تعریف متأخرین (یعنی از عبدالقاهر به بعد) چیزی نیست جز اینکه بدانیم از واو عطف در چه مواردی استفاده کنیم و چنین گفته شده «الوصل عطف الجمل بواو العطف و الفصل ترکه» و به همین مقدار بسنده کرده اند. آنها در شعر:

زعم العواذل أنني فی غمرتی صدقوا و لکن غمرتی لاتنجلی

ترک واو را قبل از صدقوا فصل می دانند و فائند در نیارودن واو قبل از صدقوا، هزار نکته باریکتر از مو وجود دارد. (البته هرگاه در صدد بیان آن نکات برمی آیند از مرجحات بلاغی و هنری کمتر سخن به میان می آورند و حتی گاهی اظهار می دارند که اگر مثلاً واو می آوریم، اصلاً کلام فاسد می شد.

به هر صورت فراگیری حوزه فصل و وصل در دیدگاه یاد شده همین مقدار است

و بس.

همان طور که بیان شد چون مبنای این دیدگاه بر نحو قرار گرفته، لاجرم باید توجه آنها از فصل و وصل با داعیه ای نحوی باشد، به همین دلیل از بیان انبوه مسائل مربوط به فصل و وصل، واو عاطفه انتخاب و مطرح شده است.

و اما دیدگاه سلف جرجانی از فصل و وصل به هیچ وجه منحصر به موضوعی خاص نبوده دربرگیرنده همه لوازم تألیف دو عبارت است که از پی هم می آیند. ما برای آنکه به رأی آنان واقف شویم به کتاب الصناعتین ابوهلال عسکری (م ۳۹۵ هـ) مراجعه می کنیم، او در آخر کتاب خود بابی مخصوص به فصل و وصل گشوده است و در آن به تفصیل سخن رانده است، که اینک ما به بعضی عبارات مندرج در آن باب اکتفا می کنیم:

- ۱- الوقوف عندالمقطع وقوفاً يحول بينه وبين تبعه من الالفاظ
- ۲- اذا مدحت رجلاً و هجوت آخر فاجعل بين القولين فصلاً حتى تعرف المدح من الهجاء كما تنفع في كتبك
- ۳- ما انفخص من رجل كتنفخصي عن الفصل والوصل والتخلص من المعقود الى المحلول.

ترجمه:

- ۱- (مقصود از فصل) وقف در مقاطع کلام است به صورتی که بین تابع و متبوع از الفاظ فاصله و جدایی باشد.
  - ۲- هنگامی که کسی را مدح می‌کنی و دیگری را هجو، بین دو قول را فاصله بگذار تا مدح از هجا شناخته شود، همان طور که در نوشتار رعایت می‌کنی.
  - ۳- (مأمون می‌گوید): هیچ‌گاه دقت من در کلام کسی مانند دقتم در نحوه فصل و وصل و نیز ورود از محلول به معقود نیست (معقود کلامی است که وابسته به مابعد است و تا آن آورده نشود، مقصود روشن نخواهد شد، و محلول کلامی است که وابستگی نداشته باشد).
- اینها نمونه‌هایی بود از آنچه ابوهلال به عنوان فصل و وصل در این باب آورده است.

همان طور که مشاهده می‌شود بحث فصل و وصل در نظر ابوهلال دایره‌ای وسیع‌تر دارد از آنچه که در نزد متأخرین و نحومداران مطرح بوده است؛ یعنی باید گفت: این متأخرین بوده‌اند که نظر امثال ابوهلال را محدود کرده و در چارچوب نحو گنجانده‌اند. ممکن است که گفته شود این اختلاف در تعریف مگر چه اشکالی پیش می‌آورد؟ در جواب باید گفت: اشکال این است که توصیف ابوعلی فارسی و تمجید او از این فن بلاغی متوجه یکی از این دو است و متوجه هر دو نیست و در یک نگاه معلوم می‌شود نظر او معطوف به مسئله او عطف نیست و شاید این توصیف زمانی عنوان شده باشد که فصل و وصل بر مدار او عطف مطرح نبوده

است و هرگز گمان نمی‌رود که ابوعلی همه بلاغت را منحصر در واو عطف بداند، هر چند که در آوردن یا نیاوردن واو عطف دقایقی هم باشد، زیرا دایره شمول آن آنقدر وسیع نیست که شایستگی احراز وصف «همه بلاغت» را داشته باشد و بنابراین استفاده از کلام ابوعلی در بحث فصل و وصلی که بر مدار واو عطف دوران می‌کند، یک خلط مبحث بیش نمی‌نماید.

آری بحث فصل و وصل نزد ابوهلال و ابوعلی در فضایی متفاوت با فضای مورد تصوّر عبدالقاهر مطرح است؛ فضایی که در آن، اقامه وزن و جوده سبک و زیبایی لفظ و منقح بودن عبارات و متمایز بودن معانی از هم به صورتی که خلط و مزجی بین دو جمله پیش نیاید از اهمّ معاییر فصاحت و بلاغت در کلام است.

اینک که سخن بدینجا رسید و معلوم شد فصل و وصل جایگاه مهم و دایره وسیعی دارد و از آهنگ کلام و خلوت و جلوت آن گرفته تا تمییز معانی و مفاهیم از هم، دارای اکثر ضوابطی است که کلام بدان امتیاز می‌یابد، و از طرفی بلاغت در دیدگاه پیشینیان مقید به قیود یاد شده است، معلوم می‌شود علم وقف و ابتدا در قرآن که در بردارنده تمامی استحسانهای وقف و وصل در قرآن کریم است، از یک دیدگاه، دارای صبغه‌ای کاملاً بلاغی می‌باشد.

توضیح آنکه شخص با تفحص در دقایق ترکیبی، ارتباط عبارات را با هم معین و مشخص می‌نماید، آنگاه چون ماده و موضوع بحث، کلام بلیغ است، شخص با تبیین موارد وقف و وصل و اجرا و عرضه آن، کشف قناع می‌کند از صورت زیبای کلام قرآنی، و بلاغت قرآنی را از قوه به فعل در می‌آورد، یعنی هر چند که ممکن است کار از مقدمه و مبنای نحوی برخوردار باشد اما چون در کلام بلیغ، نحو در استخدام بلاغت است، عمل نحوی منجر به بلاغت می‌شود.

اما در اینجا لازم و شایسته است که بیان کنیم: وقف و ابتدا در قرآن در بسیاری موارد متخذ از مبانی عالی‌تر از نحو است که اهم آن "فاصله" است.

فواصل همان رئوس آیات‌اند که عهده‌دار تکوین و هویت بخشی عبارتها به



عنوان آیه هستند و در مقادیر و معاییری فراتر از اندازه‌های بشری، قرآن را از نظام خاصی از حیث آهنگ و معنی برخوردار نموده‌اند، نظامی که قبل از آن سابقه نداشته و بعد از آن هم کسی نتوانسته مثل آن بیاورد.

جایگاه فواصل در وقف و ابتدا مقوله‌ای است که پرداخت آن مجال وسیعی می‌طلبد و از حوصله این چند ورق خارج است. البته در کتب بلاغی برای سجع و قافیه در کلام منثور و منظوم جایگاهی باز شده و آن را در علم بدیع بررسی می‌کنند اما حقیقت آن است که فاصله در قرآن فاصله زیادی با سجع و قافیه داشته، شایسته است در جایگاه خود مورد بحث قرار گیرد.

اینکه فاصله در قرآن دارای چه ضوابطی است و چه میزان تابع قوانین و نظم عرفی در کلام است و چه میزان غلبه بر قوانین و عرف سخن دارد و خروج فواصل از دایره عرف فصل و وصل و ظهور یک آهنگ جدید از کلام با آن اثر عمیق بر ظاهر و باطن انسان، مقوله‌هایی هستند که کم و بیش توسط اهل فن بدان پرداخته شده بگونه‌ای که اکثر آنها در مبحث اعجاز قرآن جایگاهی ویژه برای فواصل در قرآن باز نموده‌اند، اما حقیقت آن است که سنجش اعجاز را هم پیمان‌های دیگر لازم است.

#### نتیجه:

قرار نداشتن وقف و وصل قرآنی در زمره موضوعات بلاغی متداول نه از آن است که این امر بلاغی نیست و نه از آنکه مورد غفلت قرار گرفته باشد، بلکه دلیل تغییر در تعریف فصل و وصل بوده است. بنابراین اگر دیدگاه اصیل از فصل و فصل مورد نظر باشد، وقف و ابتدا هم می‌تواند و باید در زمره ابواب بلاغت جای بگیرد و الحمد لله اولاً و آخراً.

#### منابع و مأخذ:

۱- دکتر عبدالعزیز عبدالمعطی عرفه، من بلاغة النظم العربی، مقدمه کتاب، عالم الکتب، به نقل از المغنی ج ۱۶، تحقیق امین خولی.

- ٢- عبدالقاهر الجرجانی، دلائل الاعجاز، تصحیح محمد رشید رضا، دارالمعرفة، ۱۴۰۲ هـ ص ۶۹.
- ٣- همان مأخذ، ص ۱۹۹.
- ٤- سعدالدين التفتازانی، المطول، مكتبة الداوری - قم، ص ۲۹.
- ٥- قرآن کریم، مائده، ۷۵.
- ٦- دکتر محمد فاضلی، مقاله تأثیر لفظ و معنی در فصاحت، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، مشهد، پاییز ۱۳۶۱.
- ٧- یوسف السکاکی، مفتاح العلوم، انتشارات کتابخانه ارومیه، قم، القسم الثالث ص ۷۰.
- ٨- قرآن کریم، مریم، ۴.
- ٩- دلائل الاعجاز ص ۳۱۲.
- ١٠- ابوعثمان الجاحظ البصری، الحيوان، مصر ۱۳۲۳، ج ۳ ص ۴۱.
- ١١- ابوعثمان الجاحظ البصری، البيان و التبيين، نشر الخانجی بمصر، ج ۱، ص ۶۷.
- ١٢- همان، فهرست کتاب.
- ١٣- دلائل الاعجاز، ص ۱۷۰.
- ١٤- همان، ص ۱۸۲.
- ١٥- ابوהלلال الحسن العسکری، الصناعتين (الكتابة و الشعر)، دارالکتب العلمیة تحقیق و ضبط نص: دکتر مفید قمیحه، ص ۴۹۷ الی ۵۰۶.
- ١٦- بدرالدين الزركشى، البرهان فی علوم القرآن، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۸، ج ۱ ص ۸۳.